



شماره نوزدهم

بهار ۱۳۹۱

صفحات ۱۶۷-۱۵۱

نگاهی تازه به چگونگی درک استعاره در زبان فارسی

راحله گندمکار *

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان

چکیده

یکی از مهم‌ترین مسائل در بررسی استعاره، تعیین واحدی است که می‌تواند در درک معنی استعاره عمل کند. در سنت مطالعه معنی، غالباً واژه به‌عنوان واحد بررسی معنایی مدنظر قرار گرفته و چنین نگرشی تا کنون نتوانسته‌است تحلیل درستی از درک واحدهای استعاری زبان به دست دهد. این مقاله بر آن است تا نشان دهد واحد درک استعاره چه باید باشد. به دلیل گستردگی بحث، در نوشته حاضر صرفاً صفت‌های استعاری مورد توجه قرار گرفته‌اند تا به کمک این داده‌ها ثابت شود که درک استعاره‌های صفتی، برخلاف آنچه در سنت مطالعه استعاره مطرح می‌شود، در سطح واژه قابل بررسی نیست و به درک واحدهای همنشین این دسته از استعاره‌ها در سطح جمله وابسته‌است. بنابراین، با توجه به اینکه درک در لایه جمله شکل می‌گیرد، واحد مطالعه معنی را باید «جمله» در نظر گرفت.

واژگان کلیدی: استعاره، معنی‌شناسی شناختی، رویکرد ادراکی، صفت استعاری

*rahelegandomkar@yahoo.com

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسؤل:

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۵/۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۳/۸

۱- مقدمه

چگونگی شکل‌گیری استعاره در متون ادبی و کاربرد آن در مکالمات روزمره، از مسائلی است که نه تنها ذهن پژوهشگران ادبیات و زبان‌شناسان متعدد ایرانی و غربی را با نگرش‌های سنتی و جدید درگیر کرده، بلکه تا چندی پیش، توجه آنها در مطالعه استعاره صرفاً به همین مسأله معطوف بوده‌است. چنین به نظر می‌رسد که در چند دهه اخیر، بحث درباب چگونگی درک استعاره اهمیت بیشتری یافته‌است. رویکردهای جدید معنی‌شناسی، نظیر معنی‌شناسی شناختی، با نگاهی کاملاً متفاوت از نگرش‌های سنتی به بررسی مسائل مربوط به این پدیده معنایی و پرکاربرد می‌پردازند. آنچه در برقراری ارتباط نقش اساسی ایفا می‌کند، درک متقابل سخنگویان از یکدیگر است و با توجه به پرکاربرد بودن استعاره در گفتگوهای روزمره، اهمیت آگاهی از کم و کیف درک این فرایند معلوم می‌شود.

در مقاله حاضر با نگاهی جدید - نه در چهارچوب رویکردهای غالب امروزی - به بررسی و ارزیابی این فرایند پرداخته‌ایم. در آن جنبه از رویکرد ادراکی که مدنظر نگارنده است، درک عناصر همنشین صورت استعاری امکان درک آن را فراهم می‌آورند. درواقع تمایز «استعاره‌های واژگانی» و «استعاره‌های مفهومی»^۱ قابل طرح نیست. به این معنی که تمامی استعاره‌ها، خواه مفهومی و خواه واژگانی، صرفاً براساس واحدهای همنشین قابل درک‌اند و این مسأله مهم‌ترین وجه تمایز رویکرد حاضر و سایر رویکردهای مطرح به ویژه معنی‌شناسی شناختی است. به دلیل گستردگی بحث، توجه نگارنده صرفاً بر صفات استعاری معطوف شده‌است. پس از معرفی صفات استعاری و طرح نمونه‌هایی از آنها در جملات سخنگویان فارسی‌زبان، به بررسی چگونگی درک این پدیده خواهیم پرداخت. تمامی نمونه‌های ارائه‌شده، براساس شمّ زبانی نگارنده گردآوری و در قالب جملاتی مطرح شده‌اند که در مکالمات روزمره بسیاری از سخنگویان فارسی‌زبان کاربرد دارند.

۲- پیشینه مطالعه استعاره

نخستین پژوهش موجود درباب استعاره، کتاب *معانی القرآن* ابودکریا یحیی بن زیاد کوفی ملقب به *فراء* (متوفی ۲۰۷ ق) است. به عقیده فراء استعاره از نامیدن چیزی به غیر نام

اصلی‌اش به دست می‌آید. او در این اثر به نمونه‌هایی از استعاره در قرآن اشاره می‌کند (صفوی، ۱۳۸۳: ۳). عبدالله بن معتمر (متوفی ۲۹۶ ق) نیز در کتاب *البدیع خود*، استعاره را کاربرد لفظ در غیر معنی اصلی‌اش می‌داند. شاید بتوان دقیق‌ترین پژوهش را در باب استعاره و در چهارچوب سنت مطالعات ادبی، به بررسی‌های عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۴ ق) در *اسرارالبلاغه* نسبت داد (همان: ۴). جرجانی معتقد است که در شکل‌گیری استعاره، ضمن جدا شدن نام اصلی یک شیء از آن، نام دیگری برحسب شباهت ظاهری و ارتباط عقلی جایگزین آن می‌شود. مهم‌ترین کتابی که از قرن هفتم قمری به بعد الگوی تحقیق در این زمینه قرار گرفته است، *المعجم فی معاییر اشعار العجم* نوشته شمس‌الدین محمد بن قیس رازی است. به اعتقاد او، استعاره نوعی مجاز است که براساس علاقه شباهت ساخته شده باشد (همان: ۵). در تمامی این رویکردهای سنتی، استعاره به مثابه شگردی ادبی در نظر گرفته شده است. حتی در چند سال اخیر نیز متخصصان ادبی‌ای نظیر شمیسا نوع خاصی از مجاز، یعنی «مجاز به علاقه شباهت» را «استعاره» و تنها نوع مجاز مرسوم در زبان ادب برشمرده‌اند (صفوی، ۱۳۸۰: ۱۲۵-۱۲۴).

مفصل‌ترین بررسی در باب چگونگی شکل‌گیری و درک استعاره در آثار کورش صفوی به چشم می‌خورد. او با نگاهی متفاوت به استعاره در سنت مطالعات ادبی، عملکرد این فرایند را در زبان خودکار و مکالمات روزمره سخنگویان نیز مورد مطالعه قرار می‌دهد که در بخش‌های مختلف نوشته حاضر از آن استفاده خواهد شد.

برحسب اسناد موجود، نخستین غیرایرانی که به مطالعه استعاره پرداخته است، ارسطوست. او در فن شعرش استعاره را گونه‌ای از مجاز به حساب می‌آورد که بر پایه آن واژه‌ای برحسب تشابه جایگزین واژه دیگری شود. همچنین به عقیده آگوستین قدیس در *مدینه الهی*، استعاره عبارت است از کاربرد واژه با معنایی مناسب در معنایی نامناسب (صفوی، ۱۳۸۶: ۵). زبان‌شناسانی چون برآل در *رساله‌ای در معنی‌شناسی و بلومفیلد* در زبان نیز استعاره را یکی از مهم‌ترین عوامل تغییر معنی برمی‌شمارند. از دیگر کسانی که با نگرشی کمابیش مشابه استعاره را بررسی کرده‌اند، می‌توان به اولمان، آگدن و ریچاردز، و یاکوبسن اشاره کرد. لاکان و دریدا استعاره را بازی دال‌ها به حساب می‌آورند و لیکاف و جانسون نیز با طرح بحث استعاره‌های مفهومی، در مطالعات استعاره نقشی ویژه دارند.

در زبان فارسی هم مقالات و نوشته‌های متعددی در باب «استعاره مفهومی» در رویکرد شناختی به رشتهٔ تحریر درآمده‌اند که از جمله می‌توان به مقالات حسین شیخ رضایی (۱۳۸۸)، زهره هاشمی (۱۳۸۹) و فائزه عرب یوسف‌آبادی (۱۳۹۰) اشاره کرد. آنچه حائز اهمیت است، تفاوت دیدگاه مقالهٔ حاضر با دیدگاهی است که منحصرأ در قالب معنی‌شناسی شناختی مطرح می‌شود، زیرا در این مقاله از منظری «ادراکی» به مسأله نگریسته شده‌است.

۳- شکل‌گیری استعاره

از آنجا که از استعاره تحت عنوان عالی‌ترین نوع تشبیه یاد می‌شود، بررسی و درک چگونگی شکل‌گیری آن در جمله مستلزم آشنایی با صنعت «تشبیه» است. آنچه تحت عنوان «تشبیه» در فن بیان مطرح شده‌است، در قالب جمله‌ای ظاهر می‌شود که «جملهٔ تشبیهی» نام دارد. این جمله متشکل از چهار جزء سازنده است که عبارت‌اند از مشبه، ادات تشبیه، مشبه‌به، و وجه شبه (صفوی، ۱۳۷۹: ۲۶۴). نمود این چهار جزء را می‌توان در جمله‌ای نظیر جملهٔ ۱ مشاهده کرد:

(۱) رضا مثل نی‌قلیون لاغر است.

جملهٔ ۱ از نوع «تشبیه مفصل» است، زیرا هر چهار جزء یک جملهٔ تشبیهی کامل را دارد. در این جمله، رضا «مشبه» به حساب می‌آید و به «نی‌قلیون» تشبیه شده‌است. «مثل» ادات تشبیه است که شباهت میان دو چیز را نشان می‌دهد. «نی‌قلیون» مشبه‌به است که لاغری رضا را به آن تشبیه کرده‌ایم و درنهایت، «لاغر» وجه‌شبه محسوب می‌شود، یعنی آنچه تحت عنوان شباهت میان «مشبه» و «مشبه‌به» معرفی می‌شود. اگر هریک از این اجزا را از جملهٔ تشبیهی حذف کنیم، انواع دیگری از جملهٔ تشبیهی به دست داده‌ایم که در نمونه‌های ۲ و ۳ قابل ملاحظه‌اند.

(۲) رضا مثل نی‌قلیون است.

(۳) رضا نی‌قلیون است.

جملهٔ ۲ نمونه‌ای از «تشبیه مجمل» است که با حذف وجه‌شبه از جملهٔ تشبیهی کامل به دست داده می‌شود. در جملهٔ ۳ شاهد شکل‌گیری «تشبیه بلیغ» هستیم که با حذف ادات تشبیه از تشبیه مجمل ساخته می‌شود. اکنون جملهٔ ۴ را در نظر بگیرید:

(۴) تو شماره تلفن نی‌قلیون رو داری؟

در این جمله تمامی اجزای یک جمله تشبیهی، جز مشبه‌به، حذف شده‌است و در چنین شرایطی با «استعاره» سروکار داریم. به عبارت دیگر، در استعاره تنها جزء به‌کار گرفته شده «مشبه‌به» است (صفوی، ۱۳۸۷: ۲۹). واژه «نی‌قلیون» ضمن حفظ معنی و مفهوم خود، مفهوم دیگری هم پیدا کرده‌است که همان «رضا» است. این مفهوم «نی‌قلیون» تنها برای افرادی به کار می‌رود که اولاً «رضا» را بشناسند و ثانیاً جمله تشبیهی ۴ را از پیش بدانند.

باید توجه داشت که صرفاً تشابه دو واژه نمی‌تواند عاملی برای جانشینی آنها باشد و نقش الگوهای شناختی اهل زبان را نباید نادیده گرفت. تجربیات روزمره افراد، باورهای قومی و ملیتی و فرهنگ اهل زبان سبب شکل‌گیری نوعی الگوی شناختی می‌شوند که چه‌بسا بسیاری از آنها مبنای عقلی، علمی یا منطقی محکم و مستدلی ندارند، ولی همچنان بر مفاهیم فکری و زبانی افراد سایه افکنده‌اند (گندمکار، ۱۳۸۸: ۶۱-۵۸). مثلاً بسیاری از مادران، نوزادان خود را به «غنچه» یا «جوجه» تشبیه می‌کنند و هیچ مادری نیست که فرزند کوچکش را به «توله سگ» یا «گوساله» تشبیه کند، گویای همین باورهای فرهنگی و الگوهای شناختی در میان سخنگویان زبان است.

نکته حائز اهمیت دیگر این است که کاربرد واژه‌ای به شکل استعاری به‌جای واژه‌ای دیگر، به معنی کاربرد یک لفظ به‌جای لفظی دیگر در یک معنی متفاوت نیست، بلکه این انتخاب همراه با حفظ رابطه معنایی این دو واحد واژگانی صورت می‌گیرد. این همان شرایطی است که از آن به‌عنوان «معنی مضاعف»^۱ یاد می‌شود، که براساس آن، معنی اصلی و واحد استعاری به شکل هم‌زمان و به موازات یکدیگر فعال‌اند و گویی در هم ادغام شده‌اند (مولر، ۲۰۰۸: ۱۱۵). بنابراین نمی‌توان از چنین فرایندی به عنوان بازی دال‌ها یاد کرد. مثلاً برخی از زن‌ها زبان مادرشوهر را به «کاکتوس» تشبیه می‌کنند و این واژه را به صورت استعاری به‌کار می‌برند. اگر قرار بود بازی دال‌ها مطرح باشد، می‌توانستیم به‌جای کاکتوس از سوزن میخی یا سوزن ته‌گرد استفاده کنیم، زیرا هر دوی این اشیا تیزند، ولی کاکتوس هم از نظر ظاهری به زبان شباهت دارد و هم تعداد تیغ‌های تیز آن بیشتر است.

1. double meaning
2. Müller

۴- استعاره در معنی‌شناسی شناختی

اصطلاح «معنی‌شناسی شناختی» که نخستین بار به همت جورج لیکاف (۱۹۸۷) مطرح شد، باب جدیدی را در نگرش به معنی باز کرد. نگاهی که معنی‌شناسی شناختی به زبان و رفتار زبانی انسان دارد، دقیقاً همانند نگاه به سایر قوای شناختی همچون قوه بینایی، استدلال و جز آن است. معنی درواقع مفهومی است که در اثر کاربرد یک صورت زبانی و تجربه عینی و یا حسی یک موقعیت در ذهن شکل می‌گیرد و این تجسم مجدداً در ساخت‌های زبان منعکس می‌شود. به عبارت دیگر، مقولات ذهنی انسان از طریق تجربیات او شکل می‌گیرند. معنی‌شناسان شناختی بر این باورند که انسان از هر تجربه به مفهوم‌سازی می‌پردازد و ساخت‌های زبان در اثر کاربرد در شرایط مختلف، اشکال متفاوتی می‌یابند و منجر به مفهوم‌سازی‌های مختلف می‌شوند. استعاره نیز از جمله مفاهیمی است که به‌مثابه مشخصه جدایی‌ناپذیر زبان انسان در این رویکرد مورد بررسی قرار می‌گیرد (گندمکار، ۱۳۸۸: ۲۶-۲۴).

معنی‌شناسان شناختی استعاره را منحصر به زبان ادب و شعر نمی‌دانند، بلکه آن را عنصری لازم برای اندیشیدن در مورد پدیده‌های جهان خارج به حساب می‌آورند. به عقیده آنها روش‌های مختلف، فکر کردن درمورد یک پدیده، به عبارت دیگر، مفهوم‌سازی‌های مختلف سبب شکل‌گیری استعاره‌های گوناگون می‌شود و درواقع، استعاره بارزترین تجلی شناخت در انسان است (لی، ۲۰۰۱: ۷-۶). افزون بر این استعاره تنها منحصر به واژه‌های یک زبان نیست، زیرا تمامی ساخت‌های زبانی می‌توانند ساختاری استعاری داشته باشند (یونگر و اشمید، ۱۹۹۶: ۱۱۶). برای معرفی دقیق‌تر استعاره از دیدگاه معنی‌شناسان شناختی، با طرح نمونه‌ای از زبان فارسی بحث را ادامه می‌دهیم:

۵) احمد آدم عاقل و خودساخته‌ای بود. تو زندگی بارها سر دوراهی مونده بود، ولی همیشه راه درست را انتخاب می‌کرد. برای رسیدن به هدفش هر مانعی را پشت سر می‌گذاشت و هیچ‌وقت به کسی اجازه نمی‌داد سر راهش قرار بگیرد. شخصیت جالبی داشت، همیشه می‌گفت: «باید ببینی تو زندگی‌ات کجا و استادی، یک نگاه به راهی که رفتی بباندازی و یک نگاه به راه پیش روت». زندگی پر فراز و نشیبی داشت، ولی اون هم تو هشتاد سالگی رسید به آخر خط.

1. Lee

2. Ungere and Schmid

متن کوتاهی که در نمونه ۵ مطرح شد، دربردارنده مفاهیم استعاری متعددی است که توصیف ملموسی از «زندگی» را در قالب مفهوم «سفر» و «طی مسیر» به دست می‌دهد. تمامی واحدهایی که در نمونه ۵ به شکل /ایرانیک آورده شده‌اند، بیانی استعاری برای توصیف روشن‌تر و ملموس مفهوم انتزاعی «زندگی» است. معنی‌شناسان شناختی در گام نخست مطالعه استعاره، میان دو مقوله «استعاره مفهومی»^۱ و «لفظ زبانی استعاری»^۲ تمایز قایل‌اند. آنچه «استعاره مفهومی» معرفی می‌شود، در واقع شامل دو حوزه مفهومی است که در آن درک یک حوزه مفهومی به کمک حوزه مفهومی دیگر ممکن می‌شود. به این ترتیب، «زندگی سفر است» استعاره‌ای مفهومی است. اگر قرار باشد استعاره مفهومی در قالب واحدهای زبانی بیان شود، آنگاه با «لفظ زبانی استعاری» سروکار داریم. بر این اساس، «رسیدن به آخر خط»، «راه درست را انتخاب کردن» و «سر دو راهی ماندن»، نمونه‌هایی از این مقوله محسوب می‌شوند. در نمونه ۶ نیز می‌توان همین شرایط را دید:

(۶) دیروز تو خونمون بین مامان و داداشم جنگ به پا شد.

همان‌طور که می‌بینید، درک مفهوم «مباحثه» به کمک مفهوم واژه «جنگ» راحت‌تر و ملموس‌تر می‌نماید. بنابراین در اینجا نیز «مباحثه جنگ است» استعاره مفهومی و «به پا شدن جنگ» لفظ زبانی استعاری به حساب می‌آید. به این ترتیب می‌بینیم که هر استعاره مفهومی الگویی برای بیان مفاهیمی است که هر یک مبتنی بر آن الگو شکل گرفته‌اند. به عقیده معنی‌شناسان شناختی، استعاره مفهومی شامل دو «حوزه مبدأ»^۳ و «حوزه مقصد»^۴ است. حوزه مبدأ حوزه‌ای مفهومی است که به کمک آن حوزه مفهومی مقصد را درک می‌کنیم (کووچش،^۵ ۲۰۱۰: ۵-۳). در دو نمونه ۵ و ۶ «سفر» و «جنگ» حوزه‌های ملموس مبدأ و «زندگی» و «مباحثه» حوزه‌های انتزاعی مقصدند.

از دیدگاه زبان‌شناسان شناختی استعاره‌ها را می‌توان در سه دسته اصلی «ساختاری»^۶، «ماهیتی»^۷ و «جهتی»^۸ طبقه‌بندی کرد. از آنجا که داده‌های نوشته حاضر

1. conceptual metaphor
2. metaphorical linguistic expression
3. source domain
4. target domain
5. Kövecses
6. structural
7. ontological
8. orientational

در قالب استعاره‌های ماهیتی قابل طبقه‌بندی‌اند، در ادامه صرفاً به معرفی همین دسته از استعاره‌ها می‌پردازیم:

(۷) زندگی فریبم داد.

(۸) اضطرابم همه‌چیز را خراب کرد.

(۹) فردا با احمد تماس بگیر.

نمود استعاره ماهیتی را در هر سه جمله ۷، ۸ و ۹ می‌توان مشاهده کرد. معنی‌شناسان شناختی به کمک «استعاره ماهیتی»، مفاهیم و یا چیزهای غیرمادی، ناملموس و انتزاعی را به مثابه ماده، شیء فیزیکی و ظرف تلقی می‌کنند. چیزهایی را که در مورد ماهیتشان اطلاعات اندک و ناکافی داریم و یا حتی هیچ شناخت قابل درکی از آنها نداریم، به کمک استعاره ماهیتی در قالب یک پدیده یا رخداد ملموس می‌پذیریم. آنچه در فرایند «تشخیص»^۱ رخ می‌دهد، نمونه‌ای از تجلی این نوع استعاره است (همان: ۴۰-۳۷). در جمله ۷ «زندگی» موجودی جاندار به حساب می‌آید که از ویژگی انسانی برخوردار شده و می‌تواند انسان را فریب دهد. در جمله ۸، «اضطراب» را چون ماده‌ای ملموس تلقی کرده و آن را به مالکیت خود درآورده‌ایم که به شکل «اضطرابم» در جمله ظاهر شده‌است و در نمونه ۹، این ماهیت جسمانی را برای «تماس» قایل شده‌ایم و آن را به شکل «تماس گرفتن» مطرح کرده‌ایم.

با توجه به آنچه گفته شد، به زعم معنی‌شناسان شناختی می‌توان به روشنی دریافت که تمامی صفات استعاری به دلیل ماهیت ناملموس و انتزاعی‌شان در همین دسته قابل طبقه‌بندی‌اند. در بخش بعد توجه خود را صرفاً به صفات استعاری معطوف خواهیم کرد.

۵- صفات‌های استعاری

۵-۱- صفات‌های استعاری در زبان ادب

چنان‌که در بخش ۳ اشاره کردیم، در سنت مطالعات ادبی، استعاره به مثابه عالی‌ترین نوع تشبیه در شرایطی شکل می‌گیرد که از میان ارکان تشبیه، تنها مشبه‌به به‌کار رود. از منظر زبان‌شناسی در چنین شرایطی با دو محور جانشینی و هم‌نشینی سروکار داریم؛ به این معنی که به دلیل تشابه معنایی، نشانه‌ای از محور جانشینی به‌جای نشانه دیگری

انتخاب می‌شود و بر محور هم‌نشینی قرار می‌گیرد. بر این اساس می‌توان استعاره را فشرده‌ترین نوع تشبیه تلقی کرد؛ هرچند که به گفته صفوی تفاوت ظریفی میان تشبیه و استعاره به چشم می‌خورد. هنگامی که مشبه و مشبه‌به در «تشبیه بلیغ» در ترکیب با هم بر محور هم‌نشینی قرار می‌گیرند، شاهد نوعی «نشانداری هم‌نشینی» هستیم. در چنین شرایطی خواننده درمی‌یابد که این دو نشانه به دلیل تشابه در ترکیب با یکدیگر قرار گرفته‌اند؛ در حالی که نشانداری هم‌نشینی در «استعاره» از میان می‌رود و مشبه‌به دیگر شبیه به مشبه نیست، بلکه خود مشبه است (صفوی، ۱۳۸۰: ۱۳۰).

وقتی از تشبیه «لب چون لعل» در ادب فارسی استفاده می‌کنیم، خواننده را در فضایی قرار می‌دهیم تا در یابد سخن از «لب» است. او هنگام روپارویی با واحدهایی که بر محور هم‌نشینی در کنار هم قرار گرفته‌اند، به دنبال نشانه‌ای خواهد بود که در ارتباط با «لب» باشد. ولی اگر «لعل» را به جای «لب» قرار دهیم، این امکان برای خواننده فراهم می‌آید تا از «لعل» به معنی دلخواه خود برسد. در این مورد در ادب فارسی می‌توان کاربرد «ترگس» به جای «چشم»، «کمند» به جای «گیسو» ... را نمونه آورد:

۸) بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه‌بان دارد
بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد

در مثال ۸ که بیتی از حافظ است، «بت» در جانشینی با «یار پرستیدنی»، «گل» به جای «صورت یار»، و «سنبل» به جای «جعد موی یار» به کار رفته است. این همان شرایطی است که در سنت مطالعات ادبی، تحت نام «استعاره» مطرح شده و در مجموعه وسیعی از مطالعاتی از این دست، ویژه «زبان ادب» در نظر گرفته شده است.

۵-۲- صفت‌های استعاری در زبان خودکار

گفتگوهای روزمره سخنگویان فارسی‌زبان، گویای کاربرد گسترده استعاره در شکل‌گیری جملات و انتقال مفاهیم متعدد میان افراد است. برای روشن‌تر شدن مطلب نمونه‌های ۹ تا ۱۳ را در نظر می‌گیریم:

۹) الف. داشتم نقشم رو خوب بازی می‌کردم، اما یک‌دفعه خراب شد.

ب. داشتم نقشم رو خوب بازی می‌کردم، اما یک‌دفعه سه شد.

۱۰) الف. اون ماشین قراضه‌ات رو بفروش دیگه!

ب. اون ماشین لگنت رو بفروش دیگه!

۱۱) الف. علی کارش بی نظیره، حرف نداره!

ب. علی کارش یکه، حرف نداره!

۱۲) الف. خوب شد نبودی، اوضاع خراب شد.

ب. خوب شد نبودی، اوضاع کیشمیشی شد.

۱۳) الف. پیشنهاده احمد خیلی به درد نخور بود.

ب. پیشنهاده احمد خیلی درپیتی بود.

در جمله ۹ ب واژه «سه» به شکل استعاری جانشین صفت «خراب» در ۹ الف شده است. هر فارسی‌زبانی به راحتی می‌تواند جانشینی صفت‌های «لگن» در ترکیب «ماشین لگن»، «یک» در ترکیب «کار یک»، «کیشمیشی» در ترکیب «اوضاع کیشمیشی»، و «درپیتی» در «پیشنهاد درپیتی» را به ترتیب به جای صفت‌های «قراضه»، «بی نظیر»، «خراب» و «به درد نخور» تشخیص دهد. آنچه در جملات ۱۴ تا ۱۷ نیز می‌بینیم، نشانگر جانشینی همین دسته از صفات در جمله‌های روزمره سخنگویان است:

۱۴) الف. برخلاف انتظارم، استاد درس آمار بی‌سواد بود.

ب. برخلاف انتظارم، استاد درس آمار کپک بود.

۱۵) الف. خواستگار دخترعمویم آدم مناسبیه.

ب. خواستگار دخترعمویم آدم ردیفیه.

۱۶) الف. جون من تیپت رو درست کن، خیلی نامرتب است!

ب. جون من تیپت رو درست کن، خیلی خسته است!

۱۷) الف. با این رنو که نمی‌شه رفت سفر، خیلی قراضه است!

ب. با این رنو که نمی‌شه رفت سفر، خیلی خنگه!

حال به بررسی چگونگی درک این دسته از استعاره‌ها از منظر شناختی و ادراکی می‌پردازیم.

۶- درک استعاره

با توجه به آنچه در بخش‌های ۳ و ۵ گفته شد، استعاره را می‌توان فرایندی به حساب آورد که بر محور جانشینی عمل می‌کند و نتیجه این عملکرد بر محور هم‌نشینی قابل مشاهده است. ابتدا نشانه‌ای بر حسب تشابه و براساس الگوهای شناختی آرمانی شده به جای نشانه دیگری انتخاب می‌شود و در ترکیب با نشانه‌های دیگر بر محور هم‌نشینی قرار می‌گیرد. مخاطبی که با چنین ترکیب معنایی‌ای بر محور هم‌نشینی روبه‌رو می‌شود، می‌کوشد تا به

انتخاب‌های گوینده یا نویسنده پی ببرد. در چنین شرایطی فرد تنها زمانی می‌تواند استعاره مورد نظر را درک کند که بتواند براساس قرینه‌ای در متن به انتخاب‌های گوینده یا نویسنده دست یابد. این در حالی است که عدم وجود قرینه یا واحدی که گویای وجود استعاره بر محور هم‌نشینی باشد، درک استعاره را ممکن می‌سازد (صفوی، ۱۳۸۳: ۱۱-۱۰). برای روشن‌تر شدن این مطلب می‌توان از نمونه ۱۸ بهره گرفت:

۱۸) چنگ خمیده قامت می‌خواندت به عشرت بشنو که پند پیران هیچت زیان ندارد

در نمونه ۱۸ تنها زمانی می‌توان مفهوم لفظ استعاری «چنگ خمیده قامت» را درک کرد که قرینه‌ای در اختیار باشد. واحدهای تشکیل دهنده مصرع دوم، این امکان را فراهم می‌کنند تا بتوانیم مفهوم این استعاره را درک کنیم. آنچه گفته شد در مورد «استعاره زنده» نیز صحت دارد. در شرایطی که استعاره‌ای واژگانی شده باشد، به عبارت دیگر، «مرده» باشد، برای درک مفهومش نیازی به وجود قرینه بر محور هم‌نشینی نیست. در این حال، لفظ مورد نظر ضمن حفظ مفهوم اولیه خود، از مفهوم استعاری نیز برخوردار می‌شود و به عنوان لفظی چندمعنی کاربرد می‌یابد (همان: ۱۳-۱۱). به این ترتیب، با وجود این که قرینه از محور هم‌نشینی حذف شده است، اما فرایند واژگانی‌شدگی و در پی آن چندمعنایی لفظ، درک مفهوم آن را امکان‌پذیر می‌سازد. به عنوان مثال، در زبان ادب می‌توان به کار برد واژه «ترگس» در نمونه ۱۹ و «بت» در نمونه ۲۰ اشاره کرد:

۱۹) ترگس مست نوازش کن مردم‌دارش / خون عاشق به قرح گر بخورد نوشش باد
۲۰) بتا چون غمزات ناوک فشاند / دل مجروح من پیشش سپر باد

درک مفهوم «ترگس ← چشم» در نمونه ۱۹ و «بت ← یار» در نمونه ۲۰ به دلیل چندمعنی بودن این واژه‌ها و بدون وجود قرینه امکان‌پذیر است و این همان شرایطی است که در «مرگ استعاره» می‌توانیم مشاهده کنیم.

۱-۶- درک استعاره در رویکرد معنی‌شناسی شناختی

معنی‌شناسان شناختی با تکیه بر قوه شناخت در انسان، چگونگی درک استعاره را در قالب پدیده‌ای به نام «انطباق»^۱ توجیه و تبیین می‌کنند. به عقیده آنها و براساس تعریف

استعاره در این رویکرد، زمانی مفهوم الف در قالب مفهوم ب درک می‌شود که مؤلفه‌های معنایی حوزه مبدأ و مؤلفه‌های حوزه مفهومی مقصد بر یکدیگر منطبق باشند. در واقع این انطباق سبب درک مفهوم استعاره می‌شود (کسوچش، ۲۰۱۰: ۴). بر این اساس، چون مؤلفه‌های حوزه مفهومی «مباحثه» با مؤلفه‌های حوزه مفهومی «جنگ» در انطباق است، درک مفهوم «جنگ» به جای مفهوم «مباحثه» در نمونه ۶ است. هرچند این دسته از معنی‌شناسان در مورد چگونگی این ادراک اتفاق نظر ندارند و به دو نوع درک مستقیم^۱ و غیرمستقیم^۲ قایل‌اند، اما ماهیت چنین فرایندی در هر دوی اینها یکسان است.

معنی‌شناسانی که فرایند درک استعاره مفهومی را به‌مثابه نوعی درک مستقیم می‌انگارند، معتقدند که بیان استعاره مفهومی‌ای نظیر «زندگی سفر است»، ضرورتاً تمامی تصورات ما را در مورد «سفر» در ذهن مان بر نمی‌انگیزاند و درک مفهوم این استعاره، حتی بدون برانگیخته شدن تمامی این تصورات نیز امکان‌پذیر است. به همین دلیل می‌گوییم که چنین درکی بلافصل صورت می‌گیرد و نیازی به مراجعه به سابقه مفهومی حوزه مبدأ در قالب تصورات ثبت‌شده در ذهن نیست. در مقابل کسان دیگری معتقدند در درک مفهوم استعاره، مسائل دیگری مانند رجوع به حافظه بلندمدت، فرایندهای تاریخی - فرهنگی و جز آن دخالت دارند و چنین درکی ضرورتاً به شکل مستقیم و بلافصل صورت نمی‌گیرد. به عبارت دیگر، این درک زمانی امکان‌پذیر می‌نماید که تصورات ذهنی ما در مورد حوزه مبدأ به هنگام درک حوزه مفهومی مقصد فعال شده باشد. با توجه به نتایج به‌دست‌آمده از تحقیقات اخیر، چنین به نظر می‌رسد که در درک استعاره‌های مفهومی به شکل مستقیم نیز حوزه‌های مبدأ در درک معنی استعاری حوزه مقصد فعال‌اند؛ حتی در شرایطی که با الفاظ استعاری تثبیت‌شده سروکار داریم. بنابراین فرایند درک، هر دو نوع درک مستقیم و غیرمستقیم را در بر می‌گیرد (همان: ۴۲).

در این رویکرد شناختی، امکان درک مفهوم استعاره از طریق درک مفهوم دو حوزه مبدأ و مقصد فراهم می‌آید و در عمل توجه این معنی‌شناسان به مفهوم واژه محدود می‌شود؛ هرچند زبان‌شناسان شناختی‌ای نظیر لانگاکر واحد معنی را چیزی بیشتر از «واژه» و در واقع «جمله» در نظر می‌گیرند (دبیرمقدم، ۱۳۸۷: ۶).

1. online understanding
2. offline understanding

تأکید معنی‌شناسان شناختی بر مفهوم «واژه» را می‌توان در برخی دیگر از نظراتشان در باب مفاهیم مشاهده کرد؛ آنجا که می‌گویند مفاهیم را نباید مجموعه‌ای از شرایط لازم و کافی برای کاربردشان در نظر گرفت، بلکه مفاهیم در ارتباط با نمونه‌های اعلا و نوع رابطه با این نمونه‌ها قابل تعریف و تعیین‌اند. مفاهیم، برگرفته از تجربیات ما و نامحدودند و در این میان، استعاره‌ها را می‌توان به مثابه ابزارهای نظام‌مندی برای معرفی بهتر و بیشتر مفاهیم به حساب آورد؛ ابزارهایی که میزان کاربرد مفاهیم را افزایش می‌دهند (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۱۲۶).

۶-۲- درک استعاره در رویکرد ادراکی

منظور از رویکرد ادراکی در مطالعه معنی، روش و رهیافتی است که «درک» را مبنای اولیه مطالعه زبان در نظر می‌گیرد و در هر مورد بدون توجه به شمم زبانی و صرفاً بر مبنای استخراج داده‌ها از جامعه زبانی به مطالعه می‌پردازد. برای مثال جمله‌های ۲۱ تا ۲۳ را در نظر می‌گیریم:

(۲۱) نمره درس فیزیکم همیشه بیسته.

(۲۲) اسباب‌بازی‌اش تویه.

(۲۳) یک ساندویچ پدر و مادر دار خوردم.

هر سخنگوی فارسی‌زبانی بدون شک درمی‌یابد که «بیست» در نمونه ۲۱ تنها در معنی صریحش به کار رفته‌است. به این معنی که مفهوم این واژه از مختصه [+استعاری] برخوردار است. در جمله ۲۲، واژه «توپ» هر دو معنی صریح و استعاری‌اش را به ذهن متبادر می‌کند، یعنی اسباب‌بازی‌اش «توپ است» و «اسباب‌بازی‌اش عالی است». در جمله ۲۳ نیز واژه «پدر و مادر دار» فقط دارای مفهومی استعاری است و به معنی «بزرگ و حجیم» به کار رفته‌است. اینکه هریک از این واژه‌ها، یعنی «بیست»، «توپ» و «پدر و مادر دار»، در کدام‌یک از معانی خود به کار رفته‌اند، به چگونگی درک معنی و مفهوم کل جمله از سوی شنونده فارسی‌زبان بستگی دارد. باید ابتدا به درک کاملی از معنی جمله دست یابیم تا در گام بعد بتوانیم معنی واژه مورد نظر را دریابیم. معنی کاملی که در قالب معنی جمله در مغزمان شکل می‌گیرد، نتیجه ترکیب معانی تمامی واژه‌هایی است که بر محور هم‌نشینی و در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. چنین به نظر می‌رسد که پس از

شنیدن جمله، ما به مفهوم کاملی دست می‌یابیم و معنی جمله را درک می‌کنیم، خواه واژه مورد نظر در معنی صریح به کار رفته باشد و خواه در معنی استعاری. بنابراین واحدهای هم‌نشین‌اند که معنی واحد مورد نظر را تعیین می‌کنند. اگر قرار باشد در وهله اول به تعیین معنی واژه پردازیم و بعد به سراغ معنی کل جمله برویم، چه معنی‌ای را برای واحدی نظیر «سر دوراهی ماندن» باید در نظر بگیریم؟ تا وقتی که این واحد در جمله‌ای نظیر ۲۴ یا ۲۵ ظاهر نشود، چگونه می‌توان معنی این واژه را درک کرد؟

(۲۴) برای انتخاب جاده منتهی به ویلا بر سر دوراهی کلاردشت مانده‌است.

(۲۵) برای انتخاب همسر بر سر دوراهی عقل و دل مانده‌است.

حتی برای نخستین بار نیز این واحد را در قالب یک جمله درک کرده‌ایم. از این رو، واحد بررسی معنی زبانی جمله است و واژه خارج از جمله معنی مشخصی ندارد و درک معنی آن به درک معنی جمله بستگی دارد. نمونه ۲۶ نیز همین واقعیت را نشان می‌دهد:

(۲۶) علی ویلایش را زد به توپ!

اگر باور داشته باشیم که تمامی اطلاعات دریافتی ما از جهان خارج در قالب گزاره‌هایی شرطی به شکل $p \rightarrow q$ در مغزمان انبار می‌شوند، و مجموع تمامی $p \rightarrow q$ هایمان از دوران کودکی تا به امروز دانش ما نسبت به جهان و واقعیت‌های مربوط به زبان و خودمان را تشکیل می‌دهند (صفوی، ۱۳۸۹: ۲۰-۲۱)، درمی‌یابیم که چرا سخنگویان به جای «عالی» از واژه‌ای نظیر «بیست» استفاده می‌کنند. ما از صفت «عالی» با توجه به کاربرد آن در جملات مختلف، گزاره‌ای مفهومی در حافظه‌مان انبار کرده‌ایم؛ تصویری از این صفات در قالب p و تمامی اطلاعات مربوط به آن در قالب q . در مورد واژه «بیست» نیز به همین ترتیب گزاره‌ای در حافظه‌مان داریم. حال اگر $p \rightarrow q$ مربوط به واژه عالی به $p \rightarrow q$ در واژه «بیست» نزدیک و یا در کاربردهای خاصی بر هم منطبق باشند، می‌توانیم آنها را به جای یکدیگر به کار ببریم. البته از آنجا که این دو واژه به حوزه‌های مفهومی مختلفی متعلق‌اند، در این کاربرد جدید، شکل استعاری به خود می‌گیرند، اما همان مفهومی را برابمان تداعی می‌کنند که واژه اصلی در این جایگاه به دست می‌دهد. دو جمله ۲۷ و ۲۸ مؤید این واقعیت‌اند:

(۲۷) نمره امتحان علوم برادرم بیسته.

(۲۸) نمره پشتکار برادرم بیسته.

شاید چنین به نظر رسد که این مطلب دقیقاً همان چیزی است که در رویکرد شناختی تحت عنوان انطباق مؤلفه‌های معنایی حوزه مفهومی مبدأ و مقصد مطرح می‌شود، اما باید تأکید کرد که آنچه چگونگی درک استعاره را در رویکرد ادراکی از درک این واحدها در رویکرد شناختی متمایز می‌کند، اهمیت درک معنی جمله در وهله اول است.

برای ارزیابی یادگیری در ایران، واژه «بیست» در بالاترین جایگاه مربوط به حوزه اعداد صفر تا بیست قرار می‌گیرد. درکی که ما از مفهوم واژه «عالی» در حافظه‌مان داریم نیز بالاترین جایگاه در میان صفت‌های کمیت‌نمای مثبت را به خود اختصاص می‌دهد. از آنجا که سخنگوی فارسی‌زبان درک مشابهی از مفهوم این دو واژه دارد، بر پایه $p \rightarrow q$ های نزدیک این دو مفهوم، چنین جایگزینی‌ای را انجام می‌دهد و به جای بیان جمله «پشتکار برادرم عالی» از جمله «پشتکار برادرم بیسته» استفاده می‌کند تا ضمن حفظ معنی اصلی و مورد نظر، مفهوم ملموس‌تری را برای مخاطب به دست دهد.

ما برحسب درک مشابهی که از دو واژه «بیست» و «عالی» داریم، جایگزینی این دو را توجیه می‌کنیم، ولی آیا در مورد دو واژه «توپ» و «عالی» نیز وضع به همین ترتیب است؟ آیا هیچ تشابهی میان $p \rightarrow q$ های این دو می‌توان مشاهده کرد؟ بیشتر سخنگویان فارسی‌زبان از پیشینه تاریخی واژه «توپ» و اینکه به چه شکل برای نخستین بار این جایگزینی انجام شد، آگاهی ندارند، اما در کاربرد استعاری واژه «توپ»، مفهوم «عالی» به ذهنشان متبادر می‌شود. سخنگوی ناآگاه از پیشینه کاربرد این واژه، نخستین بار «توپ» را در جمله‌ای شنیده و آن را به معنی «عالی» درک کرده‌است. به عبارت ساده‌تر، ما ابتدا واژه را در قالب جمله‌ای می‌شنویم و آن را به شکل یک کل درک می‌کنیم. حتی ممکن است برای اولین بار متوجه مفهوم دقیق واژه مورد نظر در جمله نشویم، اما با توجه به بافت موقعیتی و کاربردی جمله و تکرار رخداد جمله مورد نظر می‌توانیم به مفهوم واقعی واژه پی ببریم و برایش معنی خاصی قایل شویم. این مسأله در مورد جمله‌ای نظیر «دیدنی اون مرده چه تیپ خزی زده!» نیز صدق می‌کند. احتمالاً پس از اینکه ما تیپ «اون مرده» را دیدیم، دریافتیم که واژه «خز» در اینجا به معنی «جنس خز» نیست، بلکه در معنی «بی‌ریخت» به کار رفته‌است. همین واقعیت را در مورد نمونه‌های ۲۹ تا ۳۱ نیز می‌توان مشاهده کرد:

(۲۹) امروز حالم نَدَخه (= بده)!

(۳۰) دامادتون خیلی زاقارته (= زشته)!

(۳۱) این فیلم خیلی ستمه (= کسل کننده)!

نکته قابل توجه دیگر این است که برخی از این صفات استعاری کاملاً جدیدند و بر این اساس، توجیه درک معنی آنها با توجه به داشتن تجربه‌ای پیشین در موردشان نمی‌تواند صحیح باشد. صفاتی نظیر «زابیل» در معنی «به‌درد نخور» و «ذیق» به معنی «چیزی که تو ذوق می‌زندی» از این قبیل‌اند. بی‌تردید گاهی کاربرد یک صفت استعاری در جملات و بافت‌های مختلف، معانی متفاوتی را به دست می‌دهد. صفت به‌کاررفته در نمونه ۳۱ گویای همین واقعیت است و این مسأله شاید به دلیل رعایت اصل صرفه‌جویی در زبان است. جملات ۳۲ و ۳۳ معانی مختلف این صفت استعاری را نشان می‌دهند:

(۳۲) شام مهمونی‌شون خیلی ستم (= بد) بود.

(۳۳) شستن ظرف‌های چرب، اون هم با آب سرد خیلی ستمه (= مشکله).

۷- نتیجه‌گیری

امروزه بحث در باب چگونگی «درک» استعاره به یکی از مهم‌ترین موضوعات بررسی‌های زبانی بدل شده‌است. طرح و بررسی ۳۶ نمونه از جملات فارسی نشان می‌دهد که این پدیده معنایی نقش مهمی در مکالمات زبانی و برقراری ارتباط سخنگویان زبان با یکدیگر ایفا می‌کند. درک استعاره برخلاف آنچه در برخی رویکردهای امروزی مطرح می‌شود، به داشتن تجربه‌ای پیشین بستگی ندارد. برای فهمیدن معنی استعاری واژه‌ای، ابتدا باید آن را در قالب جمله درک کنیم. تا زمانی که نتوانیم معنی کاملی از جمله مورد نظر به دست دهیم، بدون شک درک استعاره موجود در آن جمله نیز امکان‌پذیر نیست. به این ترتیب، واحد مطالعه معنی را به‌درستی می‌توان «جمله» دانست.

منابع

- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۷)، *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*، تهران: سمت.
- شیخ‌رضایی، حسین (۱۳۸۸)، «اخلاق، استعاره و بازی»، *فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی*، شماره ۶۱، صص ۱۶۸-۱۴۳.
- صفوی، کورش (۱۳۷۹)، *درآمدی بر معنی‌شناسی*، تهران: حوزه هنری، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- _____ (۱۳۸۰)، *از زبان‌شناسی به ادبیات، جلد دوم: شعر*، تهران: حوزه هنری، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- _____ (۱۳۸۳)، «مرگ استعاره»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، شماره اول، سال سی و هفتم، صص ۱-۱۶.
- _____ (۱۳۸۷)، *استعاره از نگاهی دیگر*، تهران: انجمن شاعران ایران.
- _____ (۱۳۸۹)، *سرگردان در فلسفه ادبیات*، تهران: انجمن شاعران ایران.
- عرب یوسف‌آبادی، فائزه (۱۳۹۰)، «بازتاب فناوری و ماشینیسم در استعاره‌های فارسی محاوره‌ای (از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی)»، *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، سال دوم، شماره ۱، صص ۱۱۹-۱۰۳.
- گندمکار، راحله (۱۳۸۸)، *بررسی معنایی افعال مرکب اندام‌بنیاد در زبان فارسی: رویکردی شناختی*، رساله کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه علامه طباطبایی.
- هاشمی، زهره (۱۳۸۹)، «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون»، *فصلنامه ادب‌پژوهی*، شماره ۱۲، صص ۱۴۰-۱۱۹.
- Kö vecses, Z. (2010), *Metaphor*, Oxford University Press.
- Lakoff, G. (1987), *Women, fire and dangerous things*, Chicago and London: The University of Chicago Press.
- Lakoff, G. and Johnson, M. (2003), *Metaphors we live by*, London: The University of Chicago Press.
- Lee, D. (2001), *Cognitive linguistics: An introduction*, New York: Oxford University Press.
- Müller, C. (2008), *Metaphors Dead and Alive, Sleeping and Waking: A Dynamic View*, Chicago and London: University of Chicago Press.
- Ungerer, F. and Schmid, H-J. (1996), *An introduction to cognitive linguistics*, London and New York: Longman.